

جان چيور فرزانہ دوستی

دوران  
طلایی



بنگاه ترجمہ و نشر  
کتاب پارسہ

## فهرست

۹	یادداشت مترجم
۱۳	شناگر
۲۹	دوران طلایی
۴۱	بدرود برادرم
۶۹	ای شهر رویاهای قمصور
۹۳	روز معمولی
۱۰۹	رادیو بزرگ
۱۲۳	چند شخصیت که دیده نخواهند شد

## شناگر (۱۹۶۴)

یکشنبه‌ای نیمه تابستان بود که همه دورهم می‌نشیند و می‌گویند «دیشب زیاده‌روی کردم». یا شاید هنگام ترک کلیسا از زبان اهل محل بشنوی یا از دهان خود کشیش، موقع ورفتن با ردایش در رختکن، از محافل گلف و زمین‌های تنیس، یا از رهبر گروه اودوبون وقت خماری‌اش در منطقه حفاظت‌شده حیوانات وحشی. دانلد وسترهیزی<sup>۱</sup> گفت: «دیشب زیادی خوردم». لوسیندا مریل<sup>۲</sup> گفت: «همه‌مون زیادی خوردیم» هلن وسترهیزی گفت: «مال کوفتی دیشبه. من هم زیادی کلارت خوردم».

دم استخر خانواده وسترهیزی بودند. استخر از آب چاه جوشانی پر می‌شد که املاح آهنش زیاد بود و تهرنگ سبزی داشت. روز مطبوعی بود. در غرب، ابرهای کومه‌ای به شهری می‌مانستند دوردست که ناگهان در دیدرس عرشه کشتی پیدا می‌شود و شاید نامی هم داشته باشد. لیسبون. هاکنسک<sup>۳</sup>. آفتاب

---

1. Donald Westerhazy

2. Lucinda Merrill

۳. Hackensack، شهری در ایالت نیوجرسی آمریکا.

داغ بود. ندی مریل<sup>۱</sup> کنار آب سبز نشسته بود، دستی در آب داشت و دستی به جام جین. مردی باریکاندام بود، باریکاندامی جوانانه‌ای به نظر می‌رسید و با این که بهار جوانی‌اش گذشته بود، امروز صبح که از نرده‌های پلکان خانه پایین سُرید و پی بوی قهوه تا اتاق نشیمن می‌رفت، بوسه‌ای بر پشت آفرودیت<sup>۲</sup> برنجی زد. می‌شد او را به روزی تابستانی شبیه کرد، مخصوصاً به ساعات آخر روز. راکت تنیس و ساک دریا نداشت اما حسی از جوانی و ورزشکاری و هوای ملایم با خود داشت. شنا کرده بود و حالا عمیق و خس‌دار نفس می‌کشید انگاری بتواند همه اجزای آن لحظه را از هُرم آفتاب و شدت این لذت در ریه‌هاش حبس کند. همه چیز انگاری می‌ریخت توی سینه‌اش. خانه خودش در بولت پارک بود، هشت مایلی جنوب، آنجا که چهار دختر دلبرش ناهارشان را خورده بودند و شاید حالا تنیس بازی می‌کردند. بعد به سرش زد که پیچ جنوب‌غربی تا خانه را از راه آب طی کند.

زندگی دست‌وپاگیری نداشت و شادی این کشف را نمی‌شد نوعی فرار نامید. انگار با چشم نقشه‌نگاری ردیف استخرهای شنا، آن جریان آب شبه‌زیرزمینی را که سرتاسر ولایت را دور می‌زد، تماشا می‌کرد. کشفی کرده بود و کمکی به پیشبرد جغرافیای مدرن. جریان آب را به اسم زنش لوسیندا می‌نامید. نه شوخ بود نه احمق، ولی مصمم بود و خلاق و تصویری گنگ و متواضعانه از یک قهرمان افسانه‌ای از خودش داشت. روز زیبایی بود و فکر کرد شنای طولانی زیبایی‌اش را بزرگ‌تر و شادتر می‌کند.

پیراهنی را که از شانها آویخته بود کند و شیرجه زد. کسانی که توی استخر نمی‌پریدند به چشم او بی‌هیچ توجیهی حقیر می‌آمدند. نیم‌کرال شنا می‌کرد و با هر ضرب دست یا هر چهار ضرب یک‌بار نفسی می‌گرفت و جایی در پس ذهن، حساب یک‌دو یک‌دو پازدن‌ها را نگه می‌داشت. این

1. Neddy Merrill

۲. Aphrodite: الهه عشق و شور و زیبایی در اساطیر یونان و معادل ونوس رومی است.

ضرب دست مناسب شنای طولانی نبود ولی شنای خانگی آداب خودش را داشت و در این جای جهان که او بود، کرال مرسوم‌تر بود. ظاهراً بیش از آنکه غوطه‌ور شدن و جان به آب سبز سپردن لذت داشته باشد، بازگشت به آغوش طبیعت بود که حظی داشت و حتا دلش می‌خواست بی‌مایو شنا کند، اما با توجه به نقشه‌اش مقدور نبود. خودش را از کناره طرف دیگر بالا کشید — هیچ‌وقت نردبان را نمی‌گرفت — و طول چمن را دوید. لوسیندا که پرسید کجا می‌رود، گفت تا خانه شنا می‌کند.

تنها نقشه‌ها و نمودارهایی که دنبال می‌کرد، یا از حافظه می‌آمد یا خیالی بود اما همان‌هم به‌قدر کافی دقیق بود. اول خانه گراهام و هم‌ر و لیر و هاوولد بود و بعد خانواده کراسکاپ.<sup>۱</sup> باید خیابان دیتمار را رد می‌کرد و به خانه بانکر می‌رسید و بعد پیمودن کمی خشکی از مسیر خانه لوی و ولچر، به استخر عمومی لَنکستر می‌رسید.<sup>۲</sup> بعد، خانه هالوران بود و ساکس و بیسوانگر و شرلی آدامز و گیل‌مارتین و کلاید.<sup>۳</sup> روز نازینی بود و زندگی در چنین جهان سیراب و پربرکتی به شفقّت و مرحمت الهی می‌مانست. سبک‌دلانه روی چمن‌ها می‌دوید و راه خانه را از مسیری ناروال پی می‌گرفت که به او حس یک زائر، حس یک کاشف می‌داد، حس مردی در پی سرنوشت. می‌دانست که در این مسیر دوستانی خواهد یافت، دوستانی به‌صفت بر کرانه‌های رود لوسیندا.

از پرچینی که زمین و سترهیزی را از زمین گراهام سوا می‌کرد گذشت، زیر درختان سیب پرشکوفه قدم برداشت، آلونکی را که تویش پمپ و فیلتر نگه می‌داشتند رد کرد و به استخر خانه گراهام رسید. خانم گراهام گفت «وای ندی! چه غافلگیرم‌ون کردی. تمام صبح می‌خواستم بهت تلفن کنم. بیا به نوشیدنی بز.» درست مثل یک کاشف، می‌دید اگر قرار است

1. The Grahams, the Hammers, the Lears, the Howlands, the Crosscups.

2. The Bunkers, the Levys, the Welchers, Lancaster.

3. The Hallorans, the Sachses, the Biswangers, Shirley Adams, the Gilmartins, the Clydes.

به مقصدش برسد، باید مقابل سنت‌ها و مهمان‌نوازی اهل محل با سیاست رفتار کند. نمی‌خواست به چشم خانواده گراهام مرموز یا بی‌ادب باشد اما مجال وقت‌گذرانی هم آنجا نبود. طول استخرشان را شنا کرد و زیر آفتاب به آن‌ها پیوست و چند دقیقه بعد به لطف سررسیدن دو ماشین سربه‌سر پر مهمان از کانتیکات<sup>۱</sup> خلاصی پیدا کرد. در شلوغی سروصدای تجدید دیدارها فلنگ را بست و از راه ورودی جلو خانه گراهام از روی پرچین خارداری پرید و پارکینگ خالی خانه هم را هم رد کرد. خانم هم‌سر از روی گل‌های سرخس بلند کرد و او را دید که شناکنان می‌گذرد هر چند مطمئن نبود خودش باشد. خانواده لیر از پنجره باز اتاق نشیمن شنیدند که شلپ‌کنان می‌گذرد. خانه هاولند و کراسکاپ دورتر بود. با گذاشتن از خانه هاولند، خیابان دیتمار را رد کرد و سمت خانه بانکر روان شد، جایی که صدای بز می‌حدا از دور می‌رسید.

آب صداها و خنده‌ها را می‌شکست و گویی در هوا معلق می‌کرد. استخر بانکرها روی بلندی بود. چند پله بالا رفت و به تراسی رسید که بیست سی زن و مرد مشغول نوشیدن بودند. تنها آدم توی آب راستی تاورز<sup>۲</sup> بود که روی کلکی پلاستیکی لم داده بود. آه! کرانه‌های رود لوسیندا چه خرم و خوشایند بود! مردان و زنان کامیاب دور آبی کبود آب‌ها جمع شده بودند و آقایان خدمه با کت‌های سفید، جین سرد به دستشان می‌دادند. بالاسرشان هواپیمای مشقی قرمز دی. هاولند<sup>۳</sup> با شادمانی کودکی که تاب می‌خورد، در آسمان چرخ می‌زد. این صحنه آنی در ند اثر کرد و رقت قلبی از این دورهمی در او گرفت انگار چیزی بود دست‌یافتنی. از دور صدای رعد می‌آمد. انید<sup>۴</sup> بانکر تا او را دید، جیغ کشید «وای ببین کی این جاست! چه غافلگیرمون کردی!

۱. Connecticut : ایالتی در شرق آمریکا.

2. Rusty Towers

۳. De Haviland: نام شرکت هواپیمایی بریتانیایی.

4. Enid